

غلامعلی حدّاد عادل



حیات سرو و نیلوفر

نه مقاله دربارهٔ زبان و ادب فارسی در شبه قارهٔ هند

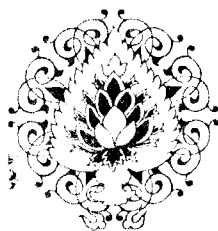


- سرشناسه حداد عادل، غلامعلی، ۱۳۳۴ -
عنوان و نام پدیدآور حدیث سرو و نیلوفر: نه مقاله درباره زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند /
تالیف غلامعلی حدادعادل.
مشخصات نشر تهران: سخن، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری ۲۴۴ ص.
شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۸۷۱-۷
- وضعیت فهرست نویسی فیبا
عنوان دیگر نه مقاله درباره زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند.
موضوع فارسی -- هند -- مقاله ها و خطابه ها
موضوع Persian language -- India -- Addresses, essays, lectures
موضوع ادبیات فارسی -- هند -- مقاله ها و خطابه ها
موضوع Persian literature -- India -- *Addresses, Essays, Lectures
موضوع ادبیات فارسی -- نویسندگان هندی -- سرگذشتنامه
موضوع Persian literature -- Indic authors -- Biography
موضوع شعر فارسی -- هند -- مجموعه ها
موضوع Persian poetry -- India -- Collections
رده بندی کنگره ۱۳۹۴ ج ۴ ه ۲۶۶۸ PIR
رده بندی دیویی ۴۰/۷۲۰۹۵۴
شماره کتابشناسی ملی ۵۰۱۸۴۶۷

حیث سرونیلوفر

نه مقاله دربارهٔ زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند

غلامعلی حداد عادل





حیث‌سرو نیلوفر

نه مقاله درباره
زبان و ادب فارسی
در شبه قاره هند

تألیف غلامعلی حدادعادل

گرافیسٲ، طراح و اجرای جلد کاوه حسن بیگلر

لیتوگرافی کوثر

چاپ متن دایره سفید

صحافی حقیقت

تیراژ ۱۱۰۰ نسخه

چاپ اول زمستان ۱۳۹۶

انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه،

خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۶۶۹۵۳۸۰۴-۵

دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲





حدیث سرو و نیلوفر
به استاد محترم، جناب آقای دکتر فتح‌الله مجتبایی،
عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی،
که سرآمد هندشناسان امروز ایران است،
تقدیم می‌شود.

فهرست

پیشگفتار.....	۱۱
مقدمه.....	۱۳
۱. فرهنگ ایران و تأثیر آن در شبه‌قاره هند.....	۲۳
۲. پاکستان و زبان فارسی.....	۴۳
۳. معرفی ترجمه‌ای از قرآن به قلم یک هندی پارسی‌گوی.....	۶۱
۴. اقبال، شاعر و برتر از شاعر.....	۷۵
۵. پیام اقبال به دنیای امروز.....	۱۵۳
۶. آشتی با بیدل.....	۱۶۵
۷. سیری در غزلیات امیر خسرو.....	۲۰۵
۸. ابوالکلام آزاد.....	۲۲۵
۹. میرسیدعلی همدانی.....	۲۳۷

پیشگفتار

نویسنده مقالات این کتاب از دو جهت به شبه‌قاره هند علاقه‌مند است. یکی از آن جهت که این سرزمین دیار عجایب و غرایب است. طبیعت آن متنوع و سرشار از زیبایی و فرهنگ و تمدن آن نیز حیرت‌آور و تأمل‌برانگیز است. دیگر این که هند طی روزگار درازی عرصه پهن‌آور ظهور و جلوه و تأثیر فرهنگ اسلامی و ایرانی بوده و می‌توان برای تماشای عظمت و زیبایی این فرهنگ در «آیین هند» نظر کرد. من مخصوصاً به سرگذشت زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره علاقه دارم و سعی می‌کنم به چراغ زبان فارسی در این سرزمین پهن‌آور مددی رسانم. مقالاتی که در این مجموعه گرد آمده محصول همین علاقه است که طی مدتی نزدیک به سی سال فراهم آمده و عمدتاً و عموماً به زبان و ادب فارسی تعلق دارد که تنها بخشی از روابط فرهنگی ایران و شبه‌قاره را در بر می‌گیرد و غالب آنها نخست به صورت سخنرانی در همایش‌هایی در هند و پاکستان یا در ایران ایراد شده و سپس به نگارش درآمده است. بعضی از آنها نیز اینجا و آنجا در کتاب‌ها و مجلات منتشر شده است. در این مجموعه، غیر از مقدمه، نه مقاله آمده است که سه مقاله اول آن بر محور موضوعات و شش مقاله دیگر بر محور چهره‌ها و شخصیت‌ها نگاشته شده است. اکنون که این مقالات یک‌جا به صورت کتاب منتشر می‌شود جا دارد پیش از همه و بیش از همه از استاد ارجمند جناب آقای دکتر فتح‌الله

مجتبایی تشکر کنم. ایشان همه کتاب را، قبل از انتشار، مطالعه فرمودند و جای به جای استادانه و کریمانه یادداشت‌هایی بر حاشیه صفحات افزودند که ما عموم آنها را یا در متن اعمال کردیم یا عیناً در پانوشت‌ها نقل کردیم. همچنین جا دارد از دوستان عزیزم، استادان سرکار خانم دکتر آذرمیدخت صفوی در دانشگاه علیگر هند و دکتر شریف‌حسین قاسمی و دکتر چندر شیکهر استادان دانشگاه دهلی و نیز دکتر افتخار حسین بهارف، رئیس پیشین مؤسسه فرهنگی اکو و رئیس فعلی فرهنگستان زبان اردو در پاکستان، که همگی در دهه‌های اخیر در پاسداری از میراث گران‌سنگ زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره با نویسنده این مقالات همدل و همراه بوده‌اند، تشکر کنم و از همکاری مؤثر آقای ایرج فرجی، کتابدار و پژوهشگر فرهنگستان، و مساعدت‌ها و محبت‌های آقای علی‌اصغر علمی، مدیر محترم انتشارات سخن، سپاسگزاری کنم.

غلامعلی حدّاد عادل

۱۳۹۶/۷/۱۸

مقدمه

قرن‌ها پیش شاعری گفته بود:
چو آب و خاک دیاری نباشدت دمساز
سبک سفر کن از آنجا برو به جای دگر
درخت اگر متحرک شدی ز جای به جای
نه جور ارّه کشیدی و نه جفای تبر^۱

و هند، روزگاری دراز، برای بسیاری از ایرانیان همان «جای دگر» بود.

ایران و هند دو خانوادهٔ بزرگ از قارهٔ کهن و پرعائلةٔ آسیا هستند. چندین هزار سال پیش، نیاکان قدیم مردم این دو کشور از سرزمین‌های شمالی به سوی جنوب سرازیر شدند و در این مهاجرت تاریخ‌ساز جمعی از آنان در ایران ماندند و جمعی دیگر به هند رفتند. چنین بود که در این دو سرزمین دو تمدن ریشه‌دار و ماندگار پا گرفت و دو درخت برومند و پرشاخ و برگ سر از خاک برآورد و سایه

۱. بیت دوم از انوری است، اما گویندهٔ بیت اوّل شناخته‌شده نیست.

و ثمر داد و آشیانه‌ای شد برای هزاران هزار پرنده خوش آب‌ورنگ و خوش‌آواز در طول تاریخ.

مردمان ساکن در ایران و هند که خود را، اگر نه برادر، دست‌کم عموزادگان یکدیگر می‌دانستند در چند هزار سال گذشته با هم مراودات بسیار داشتند. دادوستد اقتصادی و مبادلات فرهنگی حلقه‌های محکم پیوند آنان محسوب می‌شد. این دادوستد فرهنگی و تمدنی دوسویه بود. چنان که انوشیروان برزویه را به هند فرستاد و او کتاب بزرگ و معروف کلیله و دمنه را با خود به ارمغان آورد و آن کتاب چونان چشمه‌ای جوشان و شیرین در کشتزار ادب و فرهنگ ایرانی و عربی جاری شد و سرسبزی و خرمی آفرید.^۲ شطرنج نیز از ارمغان‌های هند بود. بعد از اسلام نیز، مسلمانان بخش‌های معتابیهی از علوم هندی را در ریاضیات^۳ و نجوم و صیدنه (داروشناسی) به جهان اسلام منتقل کردند. در انتقال این علوم، ایران، غالباً، معبر انتقال و ایرانیان عامل انتقال بودند. از سوی ایران نیز گروه‌هایی از ایرانیان، چند بار، در سرپیچ‌های تاریخی به هند مهاجرت کردند و فرهنگ و تمدن ایرانی را با خود به آن سرزمین بردند. علاوه بر آن، هند تفرجگاه بسیاری از نخبگان ایران محسوب می‌شد. رجال سیاسی و شاعران و نویسندگان و طبیبان و حکیمان و معماران و صنعتگران و

۲. پیش از زمان انوشیروان، نخستین ترجمه‌های آثار هندی به زبان پهلوی سه کتاب در نجوم و طب و علم نحو در زمان شاپور اول از سنسکریت به پهلوی ترجمه شده بود. به فصل اول نحو هندی و نحو عربی یا به کتاب بنگاله در قند پارسی رجوع فرمایید (یادداشت دکتر فتح‌الله مجتبیایی).

۳. علامت عدد صفر (۰) و ارقام اعداد یک تا ده که در اروپا به ارقام عربی معروف‌اند در عالم اسلامی به ارقام هندی معروف‌اند و از هند اخذ شده‌اند (یادداشت دکتر فتح‌الله مجتبیایی).

هنرمندان فراوانی، در طول مدتی نزدیک به هزار سال، از ایران به هند سفر کردند؛ بعضی به وطن بازگشتند و بعضی آنجا ماندند و بازنیامدند.

بارزترین جلوه حضور ایرانیان در هند رواج و رونق زبان و شعر فارسی در آن سرزمین بود. زبان فارسی، که حامل احساسات و عواطف انسانی و معارف اسلامی و عرفانی بود، در لفظ و معنا، در قالب و محتوا، باب طبع هندیان بودو به ذائقه آنان خوش می آمد؛ همان طور که اقوام ایرانی و هندی با هم خویشاوند بودند، زبان های فارسی و سانسکریت هم با یکدیگر هم ریشه بودند. حقیقت این است که زبان فارسی در طول تاریخ دراز خود هرگز میدانی وسیع تر از شبه قاره هند برای ظهور و بروز و جلوه گری نیافته است. هندیان، که از کتاب های مقدس خود، نظیر اوپانیشادها و وداها، طعم شیرین عرفان را چشیده بودند، از زبان فارسی که حامل عرفان اسلامی بود حرف دل خود را می شنیدند. چنین بود که زبان فارسی، در دورانی نزدیک به هشتصد سال، نه تنها زبان رسمی بسیاری از دربارها بلکه زبان اهل علم و ادب و فرهنگ شبه قاره پهناور هند شد. سلاطین هند فارسی می دانستند و به این زبان شعر می گفتند. دیوان حافظ کتاب بالینی بعضی از آنان بود و نسلاً بعد نسل آن را می خواندند و بر آن حاشیه می نوشتند. آنان دربار خود را با شاعران درجه اول و سخنوران فارسی گوی زینت می دادند و نویسندگان ایرانی و هندی بسیاری حوادث دوران سلطنت آنان را به فارسی در کتاب های تاریخ می نوشتند. شاعران ایرانی همواره در جست و جوی یافتن مجال

گسترده‌ای برای عرض اندام سر از هند درمی‌آوردند. چنین بود که شاعرانی مانند عرفی شیرازی و نظیری و ظهوری ترشیزی و علینقی کمره‌ای و صوفی مازندرانی و طالب آملی و قدسی مشهدی و سلیم تهرانی و کلیم کاشانی (یا همدانی) و صیدی تهرانی و فیاض و حزین لاهیجی و صائب تبریزی و واعظ قزوینی به هند رفتند و همراه با شاعران توانایی مانند امیرخسرو دهلوی و فیضی دکنی و غنی کشمیری و ناصرعلی و جويا و نعمت‌خان عالی و بیدل دهلوی و آفرین لاهوری و غالب دهلوی نغمه‌سرایی کردند و طرز تازه‌ای در شعر فارسی به نام سبک هندی پدید آوردند که در کنار دو سبک مشهور خراسانی و عراقی در شعر فارسی ماندگار شد و رگه‌های تأثیر آن را حتی در شعر امروز پس از انقلاب اسلامی ایران نیز به‌روشنی می‌توان دید. نزدیک‌ترین ستاره درخشان در آسمان شعر فارسی شبه‌قاره به زمان ما محمد اقبال لاهوری است که هرچند به اعتبار سبک متأثر از سبک هندی است، محتوای شعرش با همه شاعرانی که برشمرديم تفاوت ماهوی دارد. اگر بخواهيم از جایگاه زبان فارسی در هند در طول دوران هشتصدساله رواج و رونق این زبان در آن سرزمین تصویر و تصویری داشته باشیم، باید آن را با جایگاه زبان انگلیسی در هند امروز مقایسه کنیم. فارسی در هند «زبان فرهنگ» بود و همان منزلت و کاربردی را داشت که انگلیسی در دوران ما در هند دارد. آنچه معتبر بود و رسمیت داشت و نیز آنچه محصول فکر و اندیشه نخبگان بود غالباً به فارسی نوشته می‌شد. اما این فقط شاعران و سخنوران ایرانی نبودند که به هند رفتند،

بلکه، چنان که گفتیم، امیران و وزیران نیز به هند رفتند و در دربارها سیاستمدار شدند و به مناصب عالی رسیدند. معماران بزرگ ایرانی نیز سبک معماری ایرانی را با خود به هند بردند و بناهایی در مقیاس بسی بزرگتر از آنچه در ایران می ساختند ساختند و آن بناها را، با نقش و نگار ساخته و پرداخته دست هنرمندان ایرانی، آراستند و به خط خوشنویسان زینت دادند. طبیبان ایرانی نیز منزلت یافتند و علمای دین و عارفان و حکیمان نیز عموماً عزیز و محترم داشته شدند. اصناف نخبگان ایرانی به فراوانی به هند مهاجرت کردند و در آن سرزمین نام آور و منشأ اثر شدند و از خود دودمان‌هایی به یادگار گذاشتند که به تدریج با جامعه هند درآمیختند و به هندیان پیوستند.

روابط حکومت‌های ایران و هند در این دوره نزدیک به هزار سال عموماً دوستانه و صلح‌آمیز بوده است. اگر از جنگ‌های سلطان محمود غزنوی و نیز حمله نادر که به تندبادی ویرانگر اما زودگذر می‌مانست بگذریم، جنگ مهم دیگری میان حکمرانان ایران و هند روی نداده است. آن رقابت و خصومتی که میان ایران و یونان در زمان هخامنشیان و یا میان ایران و روم در دوره ساسانیان وجود داشت، که از آن لشکرکشی‌های گسترده و جنگ‌های پرشمار و طولانی پدید آمد، میان ایران و هند وجود نداشت. مغولان و گورکانیان، که از سرزمین‌های شمالی به ایران هجوم آورده بودند و بی‌رحمانه سیل خون به راه انداخته بودند و سر راه خود هرچه را که نشانی از حیات و فرهنگ و تمدن داشت نابود کردند، در هند، دیگر ویرانگر و نابودگر و نابودکننده نبودند، بلکه سازنده و آبادگر شده

بودند. آنان درست شبیه سیلی بودند که ابتدا پرفشار و پرتلاطم و دیوانه‌وار و گل‌آلود است و همه چیز را به کام می‌کشد، اما، پس از چند روز، در پایین دست، به رودخانه‌ای آرام و زندگی‌ساز و برکت‌آفرین مبدل می‌شود. مغولان در دامن فرهنگ و تمدن ایران تربیت شدند و سپس در هند هنرآفرین و فرهنگ‌ساز گشتند.

مردم ایران و هند، علی‌الاصول، از هم نفرت نداشتند و در یکدیگر به چشم حقارت نگاه نمی‌کردند. چنین نبود که ایرانیان هندیان را قومی فرو دست و عقب‌مانده بدانند و یا هندیان درباره ایرانیان چنین تصویری داشته باشند؛ و، بر خلاف دوران هجوم استعمار به ایران و هند که در آن استعمارگران به استعمارزدگان از بالا به پایین نگاه می‌کردند، میان ایرانیان و هندیان نوعی توازن و تعادل برقرار بود و دو طرف یکدیگر را قبول داشتند و محترم می‌شمردند. از جلوه‌های زیبای این نگاه مثبت و روابط دوستانه پناه آوردن همایون (۹۶۳-۹۱۳ق)، پادشاه گورکانی هند، به دربار شاه طهماسب صفوی است که جا دارد در باب آن، با مراجعه به منابع دست‌اول ایرانی و هندی، کتابی مستقل نگاشته شود. در آن سفر، همایون نه تنها در دربار ایران عزت و احترام یافت، بلکه شاه صفوی او را با لشکری کارساز مدد کرد تا بتواند دوباره به تخت و تاج از دست‌رفته خود دست یابد. در آن سفر، همایون خود در دربار ایران نقاشی آموخت و، در بازگشت، نهصد نفر از اهل هنر و فرهنگ و علم و صنعت را همراه خود از ایران به هند برد. شخصیت دیگری که توانست دل‌های بسیاری از هندیان را تسخیر کند میرسیدعلی

همدانی بود که چراغ اسلام و عرفان را در کشمیر برافروخت و نور آن را تا تاجیکستان منتشر ساخت.

روابط فرهنگی و اقتصادی ایرانیان و هندیان، تا زمانی که حکومت‌های هند و ایران قدرت و قوت داشتند، برقرار و گسترده بود، اما با ظهور ضعف و فتور در حکومت‌ها و با ورود نفوذ استعمار در هر دو کشور، به‌ویژه استعمار انگلیس، این روزگار به‌سر رسید. هند مستعمره انگلستان شد. انگلیسی‌ها زبان فارسی را تضعیف کردند و از رسمیت انداختند و زبان انگلیسی را آموزش دادند و ترویج کردند و آن را جانشین زبان فارسی کردند. زان پس، دیگر ایران و هند یکدیگر را نمی‌دیدند، بلکه نگاه هر دو، بالاجبار، به تمدن نوظهور غربی معطوف و خیره شده بود که، چنان که گفتیم، خود را برتر می‌دید و غیر خود را زیردست و اسیر می‌خواست. در این فصل جدید، که فصلی سخت و طاقت‌سوز بود، نه تنها هند مستعمره شد، بلکه ایران نیز، با آن که رسماً مستعمره انگلیس نبود، تاوان بسیاری پرداخت. انگلیسی‌ها، برای تأمین و تضمین منافع خود در هند، در اوضاع داخلی ایران — از آن جهت که سر راه هند واقع شده بود — همه گونه دخالت و تعدی و توطئه می‌کردند.

امروزه، در مقایسه با یکصد سال پیش، اوضاع هم در ایران و هم در هند متفاوت شده است. هند استقلال خود را به دست آورده و به قدرتی بزرگ در آسیا مبدل گشته است. ایران نیز، با انقلاب اسلامی، راهی مستقل در پیش گرفته است. اکنون زمان آن رسیده تا هر دو کشور، در کنار روابط گسترده سیاسی و اقتصادی، روابط فرهنگی

خود را بازسازی کنند. جوانه‌های تازه می‌تواند بر تنهٔ ستبر درخت کهن و ریشه‌دار روابط فرهنگی دو کشور رخ نماید و بروید و ببالد. در ایران، ذوق و شوق و حساسیت و آگاهی خوبی نسبت به روابط فرهنگی با هند، چه از جنبهٔ تاریخی آن و چه از لحاظ روابط ممکن امروزی، وجود دارد. هم‌اکنون، در سراسر ایران، دست کم، در حدود بیست مؤسسهٔ فرهنگی و علمی و دانشگاهی به نوعی دربارهٔ یک یا چند بعد از ابعاد روابط فرهنگی ایران و هند فعالیت می‌کنند. یکی از این مؤسسات فرهنگستان زبان و ادب فارسی است که گروه پژوهشی خاصی برای زبان و ادب فارسی در شبه‌قارهٔ هند دارد. در این گروه، دانشنامه‌ای به نام *دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی در شبه‌قارهٔ تألیف* می‌شود که تا کنون چهار جلد مفصل آن منتشر شده و چند جلد دیگر آن در دست تألیف است. همین گروه مجلهٔ وزینی تحت عنوان *شبه‌قارهٔ منتشر می‌کند*. بنیاد دایرةالمعارف اسلامی نیز، که عهده‌دار تألیف *دانشنامهٔ جهان اسلام* است، گروه پژوهشی خاصی برای شبه‌قارهٔ دارد که تألیف مقالات مرتبط با هند و پاکستان و بنگلادش را بر عهده دارد.

نام «حدیث سرو و نیلوفر» برای این دفتر از آن جهت انتخاب شده است که سرو را می‌توان نماد فرهنگ ایران و نیلوفر را نماد فرهنگ هند دانست. سرو درختی کهن و همیشه‌سرسبز و سربلند است که در فلات ایران قدمتی دست‌کم به اندازهٔ تمدن ایرانی دارد و در حجاری‌های تخت‌جمشید تا کاشیکاری‌ها و فرش‌های ایرانی همه جا دیده می‌شود. نقش چشم‌آشنای «بته جقه» ای که در سنت هنری

و نگارگری و تذهیب ایرانی نقشی رایج و زیباست، در واقع، تصویر سروی است که در برابر باد و طوفان انعطاف نشان داده و سر خم کرده است تا طوفان بگذرد و درخت به سلامت پایدار بماند و این حکایت همیشگی و رفتار مکرر تمدن و فرهنگ ایران در برابر طوفان‌های حوادث در طول تاریخ گذشته این سرزمین است. نیلوفر نیز، که گل درشت و برجسته و پرگلبرگ و زیبای آبی و خاکی است، نشان طراوت و بالندگی و زاینده‌گی است و با خورشید و آتش بستگی دارد. نقش برجسته آن بر بناها و احجار ساختمان‌های دیروز و امروز هند به فراوانی دیده می‌شود. البته نیلوفر در ایران هم نوعی اهمیت نمادی داشته و در حجاری‌های تخت جمشید به طور برجسته دیده می‌شود. گلبرگ‌هایی که بر بالای بسیاری از مساجد و معابد و مقبره‌های هند، نزدیک به نوک گنبد، دیده می‌شود، گلبرگ‌های نیلوفرند. نیلوفر، که واژه‌ای سانسکریت است، به همین صورت وارد زبان فارسی شده است.^۴

امید است این مجموعه بتواند توجه پژوهشگران جوان ایران و هند را به اهمیت و عظمت نفوذ فرهنگ ایران در شبه‌قاره هند جلب کند و همّت آنان را برای نگاهبانی از میراث زبان و ادب فارسی در

۴. برای توضیح بیشتر درباره دو نماد «سرو» و «نیلوفر» در ادب و فرهنگ ایران و هند به منابع زیر مراجعه کنید:

مجتبایی، فتح‌الله، *شهر زیبای افلاطون...*، انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲، ۷۴-۷۵، ۸۰، ۸۱؛ متحدین، ژاله، «نیلوفر»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی*، سال دوازدهم، شماره سوم (پاییز ۱۳۵۵)؛ یاحقی، محمدجعفر، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها...*، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸۸؛ گرامی، بهرام، *گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی*، سخن، تهران، ۱۳۸۶.

آن سرزمین برانگیزد. ما و مردم شبه‌قاره، اعم از هند و پاکستان و بنگلادش، می‌توانیم دوستانه و برادرانه روبه‌روی هم بنشینیم و در چشم یکدیگر نگاه کنیم تا هر کدامان در مردمک چشم آن دیگری عکس خود را تماشا کنیم و یاد این شعر مولانا بیفتیم که:

در دو چشم من نشین ای آن که از من من‌تری
تا قمر را وانمایم کز قمر روشن‌تری

غلامعلی حدّاد عادل

۴

۱۳۹۶/۷/۱۷

فرهنگ ایران و تأثیر آن در شبه‌قاره هند

هرچه اقتدار یک فرهنگ بیشتر باشد تأثیر آن در سایر کشورها و آفاق و اقطار بیشتر خواهد بود. فرهنگ‌ها به چشمه‌های جوشانی می‌مانند که در یک جا محدود نمی‌مانند و بسته به قوت و قدرتشان تا سرزمین‌های دور گسترش پیدا می‌کنند. فرهنگ ایران نیز چنین قدرت و قابلیت داشته است. یکی از سرزمین‌ها و قلمروهایی که از دیرباز میدان حضور فرهنگ ایران بوده شبه‌قاره هند است. ما، در بحثی فشرده، می‌خواهیم فرهنگ ایران را در آینه بزرگ شبه‌قاره هند تماشا کنیم. می‌خواهیم خودمان را در آینه دیگران ببینیم. کاری که می‌کنیم شبیه کار کسی است که در چشم طرف مقابلش چشم می‌دوزد و با نگاه در مردمک چشم او تصویر خویش را می‌بیند. می‌خواهیم فرهنگ ایران را در هند ببینیم؛ می‌خواهیم، از راه «دیگری‌شناسی»، «خودشناسی» کنیم.

یوهان گوتلیب فیشته (۱۷۶۲-۱۸۱۴م)، فیلسوف معروف آلمانی،

در فلسفه خود نظریه‌ای دارد که با دو تعبیر «من» و «جز من» بیان می‌شود. او می‌گوید ما برای شناخت خود باید به خود تعین بخشیم. تعین بخشیدن به خود به معنای محدود کردن خود است. محدود کردن خود به معنای تعین بخشیدن به غیر خود است. بنابراین، شناخت و معرفت احتیاج به دو پایه دارد: «من» و «جز من». «من» هنگامی می‌تواند خود را بشناسد که با «جز من» روبه‌رو شود. در فلسفه فیثته، «من» و «جُز من» دو روی یک سکه‌اند و لازم و ملزوم یکدیگرند. «من»، تا وقتی که به خود پی نبرده باشد و خود را برنهاد باشد، وجود ندارد و زمانی «هست» می‌شود که به خود پی برده باشد؛ پی بردن به خود به معنای این است که «جز من» را برابر خود نهاده باشد. این «برنهاد» و «برابرنهاد» من و جز من اساس فلسفه فیثته است و همان مفهومی است که در فلسفه هگل هم دیده می‌شود. ما نیز در اینجا می‌خواهیم خود را از طریق شناخت دیگری بشناسیم و این «دیگری» در بحث امروز ما فرهنگ و تمدن شبه‌قاره است.

نخست، چند ملاحظه را باید ذکر کرد:

۱. مراد ما، از شبه‌قاره، هند و پاکستان و بنگلادش امروز است. وقتی می‌گوییم «شبه‌قاره» و حتی وقتی می‌گوییم «هند» مرادمان مجموع این سه سرزمین است و، اگرچه امروز هند منحصرأً به بخش اعظم آن قلمرو اطلاق می‌شود، ما معنای تاریخی و وسیع‌تر این اصطلاح را در نظر داشته‌ایم.

۲. اگرچه بحث ما اختصاص به تأثیر فرهنگ ایران در شبه‌قاره

دارد، نباید فراموش کنیم که فرهنگ شبه‌قاره هم در فرهنگ ایران تأثیر کرده و این تأثیر دوسویه و متقابل بوده است. تأثیری که فرهنگ شبه‌قاره در ایران نهاده احتیاج به بحثی مستقل دارد و در اینجا فقط برای آنکه اشاره‌ای کرده باشیم از کتاب *کلیله و دمنه* و بازی شطرنج و کتاب *سند هند* (در ریاضیات و نجوم) و کتاب *تحقیق ما للهند* ابوریحان بیرونی (در مردم‌شناسی هند) نام می‌بریم و اشاره‌ای می‌کنیم به اینکه بیرونی، در حدود هزار سال پیش، چهل سال از عمر خود را به پژوهش در فرهنگ و تمدن هند اختصاص داد و در فهرستی که از آثار خود به دست داده می‌بینیم که، از میان صد کتابی که او نوشته است، ۲۷ عنوان به هند مربوط می‌شود. نیز اشاره می‌کنیم به کتاب *جوگ باسشت* که از سانسکریت به فارسی ترجمه شد و میرفندرسکی (۹۷۰-۱۰۵۰ق) از آن منتخبی تهیه کرد و بر آن شرح نوشت.^۱ ارقام هندی نیز، که همان ارقام عربی (۱ و ۲ و ۳ و...) است و ما همه می‌شناسیم، از طریق ایران و کشورهای اسلامی به اروپا رفته است. لغات فراوان سانسکریت در زبان فارسی را هم در بررسی این رابطه دوسویه نباید از یاد برد. نمونه‌های دیگر نیز بسیار است که هر یک نشانه و دلیلی است بر تأثیر فرهنگ و تمدن شبه‌قاره در فرهنگ و تمدن ما.

۳. در طول تاریخ ایران، خصوصاً در دوران اسلامی، هند میدان وسیع سیاحت و تجارت و دانش‌اندوزی و ارائه فضل و علم و هنر

۱. منتخب *جوگ باسشت*، میرابوالقاسم فندرسکی، تصحیح و تحقیق و ترجمه فتح‌الله مجتبابی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۵.

برای ایرانیان بوده است. اگر بخواهیم جایگاه هند را برای دانشمندان و اهل فکر و ادب در ایران گذشته تصوّر و تصویر کنیم، از یک جهت، می‌توانیم هند را به دنیای غرب برای امروز کشورهایی نظیر ایران تشبیه کنیم؛ یعنی همچنان‌که امروزه علما و خواص برای علم‌آموزی یا مقاصد دیگر به فکر سفر به کشورهای غربی می‌افتند، در گذشته، به فکر سفر به هند می‌افتادند.^۲ رفتن به هند چندان شوق‌انگیز بوده که شاعر^۱ی مانند فیاض لاهیجی می‌گوید:

حبّذا هند کعبه حاجات
خاصه یاران عافیت‌جو را
هرکه شد مستطیع فضل و هنر
رفتن هند واجب است او را

این نمونه‌ای است از توجه و گرایش که در میان ایرانیان فرهیخته به هند وجود داشته است. در این «تشبیه هند به غرب» باید توجه داشت که یک تفاوت بسیار مهم و اساسی میان مهاجرت یا سفر کردن دانشمندان و علما و هنرمندان و روشنفکران گذشته ما به هند و رفتن دانشجویان و استادان ما به دنیای غرب وجود دارد و آن این است که در آن زمان که ایرانیان به هند می‌رفتند، دو تمدن «ایرانی» و «هندی» هم‌سنگ و هم‌تراز و هم‌تای یکدیگر بودند و یکی بر دیگری تفوّق و حتی ادّعای غلبه نداشت. اوج این رفت‌وآمدها، که در دوران صفویه ایران و گورکانیان هند است، دورانی است که آن

۲. در اینجا به خوب یا بد بودن این اتفاق نمی‌پردازیم و صرفاً وجود آن را چون واقعی می‌پذیریم.

دو قدرت دو قدرت متوازن‌اند و هیچ‌یک از بالا به دیگری نگاه نمی‌کند. دو فرهنگ از نظر معنوی همگون‌اند و ارزش‌های یکی نزد دیگری خوار انگاشته نمی‌شود. مناسبات دو دربار و دو کشور و دو ملت به نحوی بوده که پادشاهی مانند همایون وقتی که در هند دستش از سلطنت کوتاه می‌شود به دربار شاه طهماسب صفوی پناه می‌آورد و شاه طهماسب نیز دوازده‌هزار سپاهی قزلباش را با او همراه می‌کند و او را به هند برمی‌گرداند و کمک می‌کند که او دوباره به سلطنت برسد. حتی همایون در مدتی که در ایران بوده خود به تعلیم خوشنویسی و زبان فارسی و شعر در دربار صفوی اشتغال داشته و با خود جمع کثیری از هنرمندان را به هند برده و شاه طهماسب هم از او درخواست‌هایی کرده که همه آنها به گسترش فرهنگ ایران در هند منتهی می‌شده است.

پیشینه روابط ایران و هند

در حدود سال ۱۵۰۰ قبل از میلاد مسیح، یعنی ۳۵۰۰ سال پیش، اقوامی که در آسیای مرکزی در منطقه خزر و قفقاز بودند و به آریایی موسوم بودند، از شمال به جنوب سرازیر شدند. بخشی از این اقوام در ایران ماندند و «ایرانی» نام گرفتند و بخشی از آنها جنوبی‌تر شدند و به سند رفتند و «آریایی‌های هند» شدند. بنابراین می‌توان گفت که ریشه‌های عمیق هند و ایران در اعماق تاریخ یکی است و، به تعبیری، ما با بسیاری از مردم شبه‌قاره از نظر تاریخی و نژادی عموزادگانیم. در طول تاریخ طولانی مناسبات ایران و هند، مهاجرت‌های گوناگونی صورت گرفته و عده زیادی از ایرانیان به مناسبت‌های

مختلف به هند مهاجرت کرده‌اند. یکی از این مهاجرت‌ها مهاجرت جمعی از زرتشتیان بعد از آمدن اسلام به ایران است. زرتشتیان سه دسته شدند: عده زیادی مسلمان شدند، عده‌ای مسلمان نشدند و در ایران ماندند و جزیه پرداخت کردند، و عده‌ای هم ترجیح دادند که از ایران مهاجرت کنند و به کشورهایمانند هند و چین بروند. جمع قابل توجهی از زرتشتیان ایران، در حدود قرن ۸ م، از ایران به هند مهاجرت کردند و به شهری از ایالات گجرات هند به نام «سنجان» وارد شدند و از آنجا به شهرهای دیگر در همان ایالت و به دیگر نقاط هند رفتند.^۳ از آن دوره، پنج کتیبه به زبان پهلوی در هند باقی مانده که خطوط پهلوی دوتای آنها هنوز هم قابل خواندن است. این زرتشتیان مهاجر به هند را «پارسیان» می‌نامند که برای خود تاریخی طولانی دارند. امروزه پارسیان در هند اقلیتی مؤثرند و در شهرهای بزرگی مانند بمبئی آثار حضور علمی و اقتصادی آنها معروف و مشهود است.

در دوره اسلامی نیز کوچ‌ها و مهاجرت‌های متعددی از ایران به هند صورت گرفته است. دسته‌ای از این مهاجرت‌ها به سبب جنگ‌ها و فتوحات بوده و دسته‌ای هم ناشی از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی. در فتح هند توسط محمد ابن قاسم در صدر اسلام، وقتی که وی سند را فتح کرد و دروازه هند را به روی مسلمانان گشود، مسلمان‌هایی از همه مناطق اسلامی از جمله ایران به صورت یک

۳. منفرد، افسانه، «پارسیان»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۳۸۹-۳۹۰.

مهاجرت دسته‌جمعی وارد هند شدند. این مهاجرت به ضرورت و اقتضای فتح هند بود زیرا پس از هر فتحی عده‌ای برای اداره فتوحات به سرزمین فتح‌شده مهاجرت می‌کنند. مهاجرت دوم در اواخر قرن چهارم هجری صورت گرفت. وقتی که سبکتکین، پدر سلطان محمود، و خود سلطان محمود غزنوی از خراسان به سمت هند حرکت کردند و در جنگ‌های طولانی بخش‌های وسیعی از هند را به تصرف درآوردند، توانستند بعد از چند دهه حکومتی مانند حکومت غوریان در هند تأسیس کنند. با فتح بخش‌هایی از هند توسط محمود غزنوی خیل عظیمی از ایرانیان به هند رفتند. سفر ابوریحان بیرونی نتیجه همین فتوحات سلطان محمود در هند است. از اتفاقات دیگری که سبب شد تا عده زیادی از ایرانیان به هند مهاجرت دسته‌جمعی کنند حمله مغول و حمله تیمور به ایران بود. بر اثر حمله تیمور، به‌طور مثال، هفتصد نفر از سادات همدان در یک مرحله و ده سال بعد از آن سیصد نفر دیگر از همانان به زعامت و ریاست میرسیدعلی همدانی از همدان به کشمیر رفتند. میرسیدعلی «امیرالامراء» و در واقع همه‌کاره کشمیر بود و او را در کشمیر «امیرکبیر» لقب داده بودند. او را به «علی ثانی» نیز ملقب کرده‌اند. علامه اقبال لاهوری درباره میرسیدعلی گفته است:

آفرید آن مرد ایران صغیر
با هنرهای غریب و دلپذیر
خطه را آن شاه دریاآستین
داد علم و صنعت و تهذیب و دین

این یکی از نتایج مهاجرت‌هایی است که در دوره تیمور صورت گرفته است. در دوران صفویه ما شاهد مهاجرت‌هایی هستیم که ناشی از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران است. دوران صفویه دوران ثبات و امنیت و رشد علم و دین و فرهنگ و تمدن در ایران بوده است. با این همه، برخی نیز آن اوضاع و احوال حاکم بر دوران صفوی را نمی‌پسندیدند. اینان اغلب مهاجرت‌های دسته‌جمعی به هند کرده‌اند. گاهی این مهاجرت‌ها ناشی از نارضایتی آنان از زندگی در ایران بوده و گاهی به امید دست یافتن به زندگی بهتر در هند. به هر حال، سبب این کوچ‌ها نوعی رانده شدن از سویی و خوانده شدن از سوی دیگر بوده است. در سلسله‌های پادشاهان مسلمان هند، امیران و پادشاهان فارسی‌زبان و فارسی‌دان با رونقی که دربارهای آنان داشته به شاعران احترام فراوان می‌گذاشتند. در دربار جلال‌الدین اکبر، شاه بزرگ سلسله گورکانی، فقط ۱۵۰ شاعر فارسی‌گو حاضر بوده‌اند که این همه حاکی از توجهی است که به شاعران و نویسندگان و هنرمندان می‌شده است. البته جماعات مهاجر، جز طبقه شاعران، از گروه‌های دیگر، خصوصاً صوفیه و عرفا، نیز بوده‌اند. در احوال حافظ می‌خوانیم که شاه محمود دکنی از حافظ دعوت کرد تا به هند سفر کند و حافظ نیز تا جزیره هرمز رفت اما از سفر منصرف شد و به شیراز باز گشت. آثار حضور ایرانیان را در هند به صورت‌های مختلف می‌توان دید. سلاطین مسلمان و حتی ایرانی‌الاصل سلسله‌های بزرگ حکومتی در نقاط مختلف هند یا حکومت‌های سراسری در هند تشکیل دادند. مورخان ۳۲ سلسله حکومتی مسلمان را در هند

برشمرده‌اند که بسیاری از آنان ایرانی بوده‌اند. بازرگانان و مردان حکومتی و سپاهیان و نظامیان و سپه‌سالاران و صدراعظم‌ها و امیران و والیان و سیاست‌مداران زیادی نیز از ایران به هند کوچیده‌اند و در آنجا زندگی کرده‌اند و نام بسیاری از آنان در تاریخ‌ها ثبت شده است. پزشکان و فقیهان و قاضیان و دانشمندان و نویسندگان و هنرمندان نیز در طول یک تاریخ طولانی از ایران به هند رفته‌اند. حضور ایرانیان و مخصوصاً مردمان شرق ایران در هند چندان بوده که ابن بطوطه در سفرنامه خود وقتی که از هند یاد می‌کند می‌گوید: همه خارجی‌ان را در هندوستان «خراسانی» می‌نامند،^۴ از اینجا معلوم می‌شود که حضور خراسانیان در هندوستان چندان زیاد بوده که «خراسانی» به معنای «غیر هندی» بوده است.

باید توجه داشت که مهاجرت ایرانیان به هند مهاجرتی سازنده بوده، نه ویرانگر. ایرانیان، برخلاف انگلیسی‌ها که در دوران استعمار به هند قدم نهادند، برای استعمار هندیان به هند نرفتند. ایرانیان برای غارت هند و نابود کردن فرهنگ هند به هند نرفتند. آنان به هند رفتند و در همه شئون دینی و معنوی و علمی و فلسفی و فرهنگی و هنری و تمدنی به تمدن هند غنا بخشیدند. درباره ایرانیانی که به هند مهاجرت کرده‌اند کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشته شده است.^۵

۴. ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، آگه، تهران، ۱۳۷۶ (چاپ ششم)، ج ۲، ص ۷۷.
۵. حتی درباره ایرانیانی که از بعضی استان‌های ایران به هند رفته‌اند تحقیقات جداگانه صورت گرفته است. تازه‌ترین مقاله در این باره مقاله احمد سمیعی گیلانی است با این مشخصات: «گیلانیان مهاجر به دیار هند»، شبه‌قاره: ویژه‌نامه نامه فرهنگستان، شماره ۱، فروردین ۱۳۹۲، ص ۲۶-۹.